

اسدا... واحد*

ترسل و انشای فارسی از آغاز تا قرن ششم

چکیده:

در این مقاله نگارنده تلاش کرده است تا کیفیت ترسل و انشای فارسی را از آغاز تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی تا پایان دولت غزنوی، مورد بحث و بررسی قرار دهد. راقم سطور ابتدا تشکیلات دیوان رسائل و دبیران مشهور هر دوره را به اجمال معرفی کرده سپس به ذکر آداب ترسل، نگارش نامه‌ها و شکل‌شناسی آنها پرداخته و در پایان سیر تطوّر نشر منشیانه را آغاز دوره اسلامی تا پایان قرن پنجم هجری مورد نقد و بررسی قرار داده است.

مقدمه:

ادب فارسی درخت تنومند ریشه‌دار پربرگ و باری است که یکی از شاخه‌های گرانسنگ آن، ترسل و انشاست. ترسل و انشا به لحاظ ادبی،

اجتماعی، تاریخی و سیاسی، در دوره‌های مختلف تاریخی از اهمیت شایانی برخوردار بوده است. در میان پژوهش‌های ادبی، جای خالی تحقیق و پژوهش در ترسل و منشآت فارسی، به خوبی احساس می‌شود. مسلماً مطالعه و تحقیق در این باره، از یک سو پژوهندگان را در بازشناخت آداب نگارش و تطوّر ترسل و انشا در دوره‌های مختلف یاری می‌کند و از سوی دیگر افق‌های تاریک و زوایای پنهان تاریخی و اجتماعی را به روشنی باز می‌نماید.

* * * * *

بعد از حمله تازیان و فروریختن کاخ‌های عظیم ساسانیان، خط و زبان پهلوی راه زوال در پیش گرفت. از آنجایی که تازیان هنگام تسلط بر ایران، از رموز تشکیلات دیوانی اطلاعی نداشتند، ناگزیر دیوان‌های محلی را با متصدیان آنها و زبان و دفاتری که متداول بود، بر جای نهادند. این حال تا روزگار حجاج بوسف ادامه داشت. با وجود این، از مکاتیب دیوانی و اخوانی و کیفیت نگارش آنها تا تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل ایرانی، اطلاع دقیقی در دست نیست. لابد در نگارش این دوره در زمینه‌های مختلف، شیوه و اسلوب دیرین فارسی کهن اعمال می‌شده است.

دیوان رسایل از آغاز حکومت طاهریان تا پایان حکومت غزنویان

۱- دیوان رسایل در دوره طاهریان و صفاریان

با تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل طاهری و صفاری در ولایات شرقی ایران، تشکیلات دیوانی ساده‌ای به وجود آمد. زبان رسمی مکاتبات دیوانی، عربی بود. هر یک از خاندان طاهریان در زبان تازی به

سخنوری شناخته شده‌اند. سر سلسله این دودمان، طاهر بن حسین، در انشای تازی نابغه به شمار رفته و نامه‌های تازی او مدون بوده است^۱ ولی از نامه‌های او چیزی در دست نیست. پدر او دبیر یکی از یاران ابومسلم بود.^۲ پسر او عبدالله و نوه‌اش، طاهر بن عبدالله، هر یک در دبیری و شاعری به زبان عربی مهارت داشته‌اند.^۳ دلیل عربی بودن زبان مکاتیب در دوره طاهریان، در بادی امر بی‌اعتنایی و عدم تعصب طاهریان به زبان فارسی بود. عوفی می‌نویسد: «ایشان را در لغت دری اعتقاد نبود.»^۴

در دوره صفاریان نیز زبان عربی به عنوان زبان رسمی تشکیلات دیوانی گردید. علی رغم دشمنی سرسخت یعقوب لیث با دربار خلافت عباسی، زبان سیاسی دربار او زبان تازی بود. روشن‌ترین سند درباره تشکیلات دیوانی صفاریان، روایت تاریخ سیستان در خصوص یعقوب لیث صفاری است. آن‌گاه که شعرا، یعقوب را به تازی مدح کردند،^۵ یعقوب متوجه نشد (محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟^۶ محمد بن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت.)^۷ می‌بینیم که نویسنده تاریخ سیستان، محمد بن وصیف را به دبیری ستوده و به تصریح گفته است: «بدان روزگار نامه پارسی نبود»^۸ از این جمله می‌توان دریافت که دیوان رسالت دربار یعقوب لیث به زبان عربی بوده و محمد بن وصیف سگزی، دبیر تازی‌نویس دیوان رسایل او بوده است.

در کنار نامه‌های دیوانی و سلطانی، مکاتیب اخوانی هم یقیناً در میان افراد مختلف رد و بدل می‌شده‌است و تواند بود که نامه‌های اخوانی عمدتاً به زبان فارسی معمول بوده است؛ چرا که در نامه‌های اخوانی محدودیت‌های

سیاسی مکاتیب دیوانی نبود. در هر صورت از مکاتیب این دوره اثری در دست نیست تا بتوان از روی آن کیفیت نگارش آنها را باز نمود. ولی می‌توان گفت که مکاتیب دیوانی به زبان عربی و به تقلید از منشیان ایرانی نژاد دربار خلفا به رشته تحریر درمی‌آمد.

۲- دیوان رسایل و دبیران آل سامان

بی‌گمان با روی کار آمدن سامانیان، چراغ نیم‌مرده فارسی نیرو گرفته و رفته‌رفته با حمایت امیران این دودمان و همت نویسندگان و شاعران، پرفروغ و درخشان گشته است. ولی توجه سامانیان به زبان فارسی دری و پیشرفت روزافزون آن زبان، در خراسان و ماوراءالنهر، از رواج و پیشرفت زبان تازی نکاست بلکه گذشته از آن که معارف اسلامی در این زمان در خراسان به زبان تازی پیش رفت، آن زبان تنها زبان رسمی درباری سامانیان بود و در ادب نیز پایه‌پای زبان فارسی راه خود را می‌پیمود. گسترش روزافزون پادشاهی سامانیان خود مایه پیوستگی و برخورد بیشتر با دربار خلافت بغداد و دیگر شهریاران ایرانی - که زبان رسمی آنان نیز عربی بود - می‌بود. بدین سبب سامانیان بیشتر به جلب دبیران تازی‌نویس روی نمودند. در واقع ضرورت سیاسی، ایشان را ناگزیر می‌داشت تا زبان تازی را به عنوان زبان رسمی دربار نگه دارند؛ چنان که هر کجا دبیری تازی‌نویس بود - چه در قلمرو خودشان و چه در بیرون از آن - می‌کوشیدند او را به بخارا بکشانند و حتی در جنگها هنگام غلبه بر حریف، دبیران تازی‌نویس از جمله غنایم به شمار می‌رفت.^۹

رواج زبان تازی و رسمی بودن آن در دیوان سامانیان به اندازه‌ای بود که دیوانیان حتی با سپهسالاران خراسان و دیگر برگماشتگان، به تازی مکاتبه

می‌کردند. گذشته از این، بسیاری از برگماشتگان امیران سامانی، خود از دبیران تازی‌نویس شایسته و نامور برخوردار بودند. چنان‌که ابوالقاسم اسکافی - که از دبیران تازی‌نویس معروف بوده است - پیش از پیوستن به دربار بخارا، دبیر ابوالمظفر چغانی، سپهسالار سامانیان در خراسان، بوده و چون نامه‌های تازی از طرف ابوالمظفر به قلم این دبیر به بخارا می‌رسیده، بر ابوالمظفر رشک می‌برده‌اند.^{۱۰}

در دوره سامانیان، دیوان رسایل مهم‌ترین دیوان آن دوره بوده است. ریاست این دیوان را دبیری ادیب و با سابقه به عهده داشت که به صاحب دیوان رسالت مشهور بود. صاحب دیوان رسالت خود از جانب وزیر انتخاب می‌شد. و خود او دبیران دیوان را انتخاب می‌کرد.^{۱۱} دبیر دیوان رسایل می‌بایست هم از نظر صنعت دبیری و هم از نظر اخلاقی و فکری شایستگی‌های لازم را دارا باشد.

سابقه وجود دبیر در تشکیلات دولت سامانی به پیش سقوط صفاریان می‌رسد. هنگامی که اسماعیل سامانی از طرف برادرش، امیر نصر، امارت بخارا را داشت، عصمت بن محمد مروزی شغل دبیری وی را به عهده داشت.^{۱۲}

دبیران دیوان رسایل از تربیت مخصوص برخوردار بودند که طی آن اصول و فنون بلاغت و صنعت دبیری را می‌آموختند. شهر نیشابور در آن زمان از مراکز تعلیم دبیران و خاستگاه بسیاری از ادیبان و دبیران بوده است.^{۱۳}

دبیران در زبردست صاحب دیوان رسالت مشغول کار بودند. کار آنها نوشتن نامه‌ها و ثبت آنها و همچنین ثبت نامه‌های رسیده به دیوان در دفترهای مخصوص بود. تمامی دبیران رسایل تابع مقررات و شیوه‌های مخصوص دیوان رسایل بودند. دبیران با توجه به مهارت‌های خاص خود در قسمتهای مختلف

دیوان به کار گرفته می‌شدند. مثلاً اسکافی که خود مدتی صاحب دیوان رسالت بود و در نوشتن سلطاتیات مهارت فراوان داشت؛ اما از عهده نوشتن اخواتیات به خوبی بر نمی‌آمد.^{۱۴}

هنگام لشکرکشی دبییری همراه سپاه اعزام می‌شد تا گزارشهای لازم را به طور روزانه برای امیر ارسال کند. در دیوان رسالت برای نوشتن و صدور نامه‌ها، منشورها و احکام، ترتیب خاصی وجود داشته است. فردی از دبیران که مرتبه‌ای پایین‌تر از صاحب دیوان و بالاتر از سایر دبیران داشته و دارای عنوان «ولت تصفح» بوده، بر کار برخی از دبیران نظارت می‌کرده است.^{۱۵}

رئیس دیوان رسالت منشورها و نامه‌های تهیه شده را نزد امیر می‌برد و برای او قرائت می‌کرد. سپس امیر و گاهی وزیر آن نوشته‌ها را تویق می‌نمود.^{۱۶} در مراملات عادی دیوانی، دبیر ابتدا پیش‌نویسی از احکام و نامه‌ها تهیه نموده، آن را به صاحب دیوان ارائه می‌کرد. صاحب دیوان در صورت لزوم مطلبی بر آن می‌افزود یا چیزی از آن می‌کاست و یا آن را تأیید می‌کرد و سپس دستور نوشتن آن را صادر می‌کرد. نامه‌های عادی، منشورها و احکام پس از تأیید، به دفتری به نام اسکدار فرستاده می‌شد. و در آنجا مهر و امضا می‌گردید.^{۱۷} پیش از خارج شدن نامه‌ها از دیوان رسالت، صورتی از آنها با ذکر تمام جزئیات تهیه و در دفتری ثبت و یادداشت می‌شد و نیز نسخه‌ای از هر کدام از نامه‌های وارد شده به دیوان و نامه‌های خروجی نگهداری می‌شد. آخرین مرحله نوشتن دیوانی، تاریخ‌گذاری بود.^{۱۸}

نامه‌های خلفای عباسی و سلاطین دیگر، که به نام امیر سامانی می‌رسید، توسط یکی از دبیران خاص در حضور امیر قرائت می‌شد. برای پیکها و سواران و مخبران و دیگر مأموران دولتی نامه‌ای نوشته می‌شد که با ارائه آن در

هر جا، کارگزار آنجا ملزم به تهیه آذوقه و دیگر امکانات مورد نیاز آنها می‌شد.^{۱۹}

دبیران مشهور آل سامان عبارتند از:

۱- ابوطیب مصعبی: ثعالی او را جامع همه فضایل و خصایل وزارت و ندیمی و ریاست دانسته و در مهارت دبیری او گفته است که در کتابت از چنان مهارتی برخوردار بوده است که دستش با برق همچشمی می‌کرد و خطش گلشن دیدگان بود و در بلاغت سرآمد روزگار بود.^{۲۰} امیر نصر سامانی صاحب دیوانی رسایل را به او داده بود.^{۲۱}

۲- ابو علی محمد بن عیسی دامقانی: او در زیبایی خط و بلاغت و هنر نویسندگی سرآمد بود. شغل دبیری را نزد منصور بن عبدالرزاق شروع کرد و سپس به درگاه بخارا راه یافت و چندین مرتبه ریاست دیوان رسایل را عهده‌دار گردید.^{۲۲}

۳- ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی نیشابوری: او در آغاز کار در نیشابور نزد یکی از معروف‌ترین تعلیم‌دهندگان دبیران، به نام حسین بن مهرجان فنون دبیری را آموخت و در مکتب او به کمال رسید.^{۲۳} او پیش از آن که به دربار بخارا بپیوندد، رئیس دیوان رسایل و دبیر نامبردار ابوعلی چغانی بود. بعد از عصیان و شکست ابوعلی در برابر سامانیان، به اسارت آنان درآمد و در قهندز بخارا زندانی شد. امیر نوح بن نصر که به مقام ادبی او پی برده بود، برای آگاهی از اندیشه و اسرار درونی اسکافی، فرمان داد نامه‌ای از زبان یکی از مشایخ بخارا به او بنویسند، به این مضمون که ابوالعباس چغانی برادر ابوعلی چغانی نامه‌ای به امیر سامانی نوشته و در حق تو شفاعت کرده و تو را به چاچ دعوت کرده است تا کتابت نامه‌های سلطانی را به تو بسپارد. نظر تو در این باره چیست؟ چون این

نامه به دست اسکافی رسید در زیر آن نوشت: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»^{۲۳} این واکنش برای امیر سامانی خوش آمد و دستور آزادی وی را صادر کرد و او را نایب ابو عبدالله رئیس دیوان رسایل نمود و بعد از فوت ابو عبدالله، او را رئیس دیوان رسایل کرد.^{۲۴} در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی نمونه‌هایی از نامه‌های اسکافی را ملاحظه می‌کنیم که در نهایت ایجاز و بلاغت است.^{۲۵} از جمله نامه‌ای که پس از شکست ماکان‌کاکای از طرف تاش سپهسالار به امیر نوح بن منصور نوشت: «أَمَّا مَا كَانَ فَصَارَ كَأْسِمِهِ وَ السَّلَام»^{۲۶} چون این نامه به امیر نوح ابن منصور رسید، از فتح و پیروزی تاش چندان تعجب نکرد که از کلام اسکافی.^{۲۷}

۴- ابو عبدالله کله: او کاتب امیر اسماعیل بن احمد و وزیر احمد بن اسماعیل بود.^{۲۸} در روزگار سلطنت نوح بن نصر، دبیر و رئیس دیوان رسایل او بود و بعد از او -چنان که گذشت- اسکافی رئیس دیوان رسایل او گشت.^{۲۹} گویا رسایل او در خراسان تدوین شده است.^{۳۰} ولی چیزی از آن در دست نیست.

۵- ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی: عتبی نویسنده تاریخ یمینی چندی صاحب دیوان رسایل عمادالدوله ابوعلی و محمد بن سیمجور، سپهسالار خراسان، بوده است.^{۳۱} وی خواهرزاده ابوالحسن عتبی وزیر نوح بن منصور سامانی بود. پس از برافتادن سامانیان به دربار غزنویان پیوسته و تا روزگار مسعود، گرامی می‌زیسته است.^{۳۲}

۶- ابوالفتح بستنی: او در جوانی دبیر بکتوزون، سپهسالار ترک نژاد سامانیان در خراسان، بود. سپس به خدمت سبکتکین درآمد و تا روزگار محمود

در خدمت دیوان غزنویان بود.^{۳۳}

۷- ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی:^{۳۴} ابوالفضل محمد بن عبدالله از سال ۲۷۹ وزیر اسماعیل بن احمد سامانی و پسرش احمد و پسر احمد، نصر، بوده است. او پدر ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله بود. ابوعلی وزیر منصور بن نوح سامانی است. او چندی نیز وزیر عبدالملک بن نوح و منصور بن نوح بوده و به امر او به ترجمه و تألیف تاریخ بلعمی مبادرت کرده است. ابوالفضل بلعمی یا ابوعلی بلعمی کتابی به نام «توقیعات بلعمی» داشته است. نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله، جایی که کتابهای نظم و نثر پارسی و تازی را می‌شمارد و خواندن آنها را برای دبیران فرض می‌داند، از این کتاب نیز نام برده است. این کتاب چنان که از نام آن پیداست مجموعه توقیعات یا رقمها یا به اصطلاح پی‌نوشت‌های بلعمی بوده است و چون پدر و پسر، هر دو، دبیر زبردست و وزیر کاردان بوده‌اند معلوم نیست که از کدام یک بوده است. علامه قزوینی با تأکید و تصریح گفته است «منظور از بلعمی، ابوالفضل بلعمی پدر است نه پسرش ابوعلی و صاحب «مقالات = توقیعات» همین پدر است که در بلاغت ماهر و متخصص بوده است.»^{۳۵} ولی، الله اعلم!

زبان فارسی و دیوان رسایل سامانیان

بی‌گمان زبان نوشکفته فارسی در سایه تیمار داشت امیران سامانی و دولتمردان عالی رتبه آن دولت و نیز تحت امرای محلی نظیر چغانیان، از نظر اهمیت در ردیف زبان عربی قرار گرفت.

بنا به گفته مقدسی، زبان فارسی دری علاوه بر این که در میان عاقه مردم رایج بوده در دیوان‌های دولت نیز به کار می‌رفته است. او در این باره

می‌گوید: «البته این زبان دری می‌باشد و از آن روی این گونه زبان را دری می‌نامند که نامه‌های شاهان بدان نوشته می‌شود و به وی می‌رسد و از ریشه در ساخته شده، زیرا که زبانی است که درباریان بدان گفتگو می‌دارند.»^{۳۶} بدین ترتیب در صورت اعتماد به گفته مقدسی، می‌توان به وجود نامه‌هایی به زبان فارسی و در دوره سامانیان پی برد. علاوه بر مقدسی در مقدمه عتبه‌الکتبه هم منتجب‌الدین بدیع می‌نویسد: «... و مکاتبات و مراسلات به لغت تازی سایر صادر بود تا بدین ایام مملکت سامانیان و دیلمیان و صفاریان که به تدریج پارسی نوشتن گرفتند و بر درگاه ملوک بازار زبان دری نفاق یافت منشیر و عهد و رسالات بدین عبارت روان گشت و با آن که این فاعده ممهّد شد و این رسم و آیین مطرّد... سلاطین و ملوک را در خدمات و مطالعات که به دارالخلافة برمی‌داشتند و به ملوک عرب می‌نوشتند از تحریر تازی چاره نبود...»^{۳۷} بسیاری از محققان نیز به وجود زبان فارسی در کنار زبان عربی در دیوانهای سامانیان تأکید دارند. بارتولد می‌نویسد: «در اسناد رسمی دولت سامانی به موازات عربی، زبان فارسی که دری (درباری) نامیده می‌شد به کار می‌رفته است»^{۳۸} ریچارد فرای نیز تأکید دارد که در کنار زبان عربی، زبان فارسی نیز در دیوانهای سامانیان معمول بوده است.^{۳۹} افزون بر اینها، کاربرد بسیاری از اصطلاحات دیوانی فارسی مثل اسکدار، برید، و...^{۴۰} در دیوانهای مختلف دولت سامانیان، نشان دیگری از حضور زبان فارسی در آن دیوانها است.^{۴۱}

پس با این مقدمات توان گفت که زبان فارسی همگام با زبان عربی در سازمان دیوانی سامانیان به کار می‌رفته‌است و درباریان دولت سامانی در همان حال که به زبان تازی مسلط بودند، به زبان فارسی سخن می‌گفتند و در صورت لزوم پاره‌ای از نامه‌های دیوانی را -مخصوصاً نامه‌هایی که خطاب به

مردم صادر می‌شد - به زبان فارسی می‌نوشتند. ولی صد افسوس که از نامه‌های فارسی آن دوره اثری در دست نیست.

۳- دیوان رسایل و دبیران بویه‌یان و زیاریان

آل بویه از آغاز فرمانروایی خود، چه در ایران و چه در عراق، از دبیران تازی‌گوی برخوردار بودند. زبان رسمی دیوان رسالت آنان، عربی بود. آنان حتی با سرداران و کارگزاران و گماشتگان خود به زبان عربی مکاتبه می‌کردند. همچنین شهریاران دیلمی با یکدیگر و نیز خواجهگان و سرداران و عاملان ایشان با یکدیگر به عربی نامه می‌نوشتند.^{۴۲} نه تنها شهریاران و خواجهگان و بزرگ‌زادگان، بلکه توده مردم نیز نامه‌های خود را به تازی می‌نوشتند.^{۴۳}

بزرگترین تازی‌نویسان این عهد، چهار تن بوده‌اند^{۴۴}: ابواسحق صابی، ابن العمید، عبدالعزیز بن یوسف و صاحب بن عباد^{۴۵}. هر چهار تن در خدمت بویه‌یان سمت دبیری یا صاحب دیوانی داشتند.

دربارهٔ چگونگی دیوان رسایل زیاریان و وضع ادبی آنها چندان اطلاع دقیقی در دست نیست. منتجب الدین بدیع در مقدمه عتبه الکتبه می‌نویسد: «مرا که در عهد صبی اندیشهٔ طلب این صناعت [دبیری] و تدبیر تحصیل آلات و ادوات آن به دل راه یافت، سبب آن بود که از مشایخ علما و قدما می‌شنودم که جدی از آن من دبیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بوده است و جزوی چند از رسایل تازی که در آن خدمت نوشته بوده است، به دست من افتاد و مطالعت آن باعث آمد بر بحث از آن علم شریف و...»^{۴۶}. از گفتهٔ منتجب الدین بدیع چنین برمی‌آید که در دیوان قابوس، دبیر تازی‌نویس بوده است و مکاتیب به

زبان تازی تحریر می شده است.

در کتاب قابوس نامه، بابی درباره آیین دبیری است که شیوه‌های ترسل و نامه نگاری این دوره را بهتر بازمی نماید. عنصرالمعالی به تصریح در کتاب خود، در باب سی و نهم - که در آداب و آیین دبیری و شرط کاتب است - برای دبیر، خوش خطی، بسیارنویسی و مهارت بر نوشتن و نیز مجاور حضرت بودن و نافرماوش کاری و هوشیاری و رازداری را لازم می شمارد^{۴۷}.

او درباره کیفیت نگارش نامه‌ها می نویسد: «... و نامه خود را به استعارات و آیات قرآن و اخبار رسول علیه السلام آراسته دار و اگر نامه پارسی بود پارسی مطلق^{۴۸} منبیس که ناخوش بود، خاصه پارسی دری که نه معروف بود آن خود نباید نبشت به هیچ حال که ناگفته بهتر از گفته بود. و تکلفهای نامه تازی خود معلوم است که چون باید کرد و اندر نامه تازی سجع هنر است و خوش آید لکن اندر نامه پارسی سجع ناخوش آید اگر نگویی بهتر باشد.^{۴۹}»

سخنان عنصرالمعالی، گواه او به نگارش نامه‌ها به زبان عربی و کم توجهی او به نگارش نامه‌های فارسی است. اگرچه درباره چگونگی مکاتیب دربار زیاریان اطلاعات زیادی در دست نیست، گفتار منتجب الدین بدیع در عتبة الکتبه و سخن عنصرالمعالی در قابوس نامه، سند قابل توجهی در خصوص زبان مکاتیب و کیفیت نگارش آنهاست. و تواند بود که اغلب مکاتیب دیوانی در این دوره به زبان عربی نوشته می شده و اسلوب ترسل عربی در نگارش نامه‌ها، رعایت می گشته است.

۴- تشکیلات دیوانی و ترسل در دوره غزنویان

برای بررسی ترسل و شیوه‌های آن در دوره غزنویان، مخصوصاً

مکاتیب دیوانی، لازم است ابتدا همچون دوره‌های پیشین به تشکیلات دیوانی به ویژه دیوان رسایل اشاره شود، سپس چند و چون مکاتیب بررسی گردد.

تاریخ بیهقی در باز نمودن تشکیلات دیوانی دوره غزنوی، بهترین سند و مأخذ است. بنا به شهادت بیهقی در دوره غزنوی چندین دیوان وجود داشته است به قرار زیر: دیوان رسالت^{۵۰}، دیوان استیفا^{۵۱}، دیوان عرض^{۵۲}، دیوان وزارت^{۵۳}، دیوان مملکت و حساب^{۵۴}، دیوان صدقات^{۵۵} و...

در میان این دیوانها، آنچه در این پژوهش لازم است، معرفی دیوان رسالت است. دیوان رسالت در دوره غزنوی اهمیت ویژه‌ای داشته است. منشورها، امثله و فرمانهای سلطنتی همه، در این دیوان نوشته می‌شد. در رأس این دیوان، دبیری کارگشته قرار داشت که به صاحب دیوان رسالت مشهور بود و در زیر دست او چند نفر دبیر انجام وظیفه می‌کردند. صاحب دیوان رسالت را سلطان از بین دبیران مجرب و کاردان انتخاب می‌نمود که علاوه بر مقام علمی و ادبی دارای تجربه و سن لازم و کفایت و امانت هم بوده‌اند.^{۵۶}

رئیس دیوان رسالت در انتخاب دبیران دیوان، افراد مورد نظر خود را به سلطان پیشنهاد می‌کرد و پس از تلاحدید سلطان، به دبیری دیوان رسالت منصوب می‌شدند. دبیران در دیوان رسالت درجاتی متفاوت داشتند و با توجه به وظایفی که به آنها محول می‌شد، عنوانهای خاصی می‌یافتند. چون دبیر نوبتی^{۵۷}، مترجم^{۵۸} و... دبیران مشهور این دوره عبارت بودند از: ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی، ابوالفتح بستی، ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی، ابونصر مشکان، ابوالفضل بیهقی، طاهر دبیر و...

مهمترین وظیفه و شغل اصلی صاحب دیوان رسالت و دیگر دبیران، تنظیم و تحریر مکاتیب و مراسلاتی بوده که از طرف سلطان صادر می شده است. نامه‌های رسمی ابتدا از طرف صاحب دیوان رسالت به صورت سواد (پیش‌نویس) تهیه می‌شد و به دستگیری یکی از دبیران خوش‌خط، سواد به بیاض درمی‌آمد و سپس در حضور سلطان قرائت می‌شد و چون موردپسند سلطان قرار می‌گرفت، تویق‌گشته، رسمیت می‌یافت.^{۵۹}

زبان دیوانی و مکاتیب دوره غزنویان، ابتدا همچون دوره‌های طاهری و صفاری و سامانی به تازی بود. گذشته از نامه‌هایی که به دربار خلافت نوشته می‌شد، نامه‌هایی که خطاب به پادشاهان و امیران محلی بود نیز به تازی بود.^{۶۰} این شیوه همچنان تا روزگار وزارت ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی صاحب دیوان بزرگ دربار سلطان محمود غزنوی ادامه داشت، در روزگار وزارت او، بنا به گفته عتبی، زبان دیوانی از عربی به فارسی برگردانده شد. عتبی که خود از دبیران نامدار دوره سامانیان و اوایل دوره غزنویان بود، درباره برگرداندن دیوان رسالت از تازی به فارسی در زمان صدرات ابوالعباس اسفراینی، چنین می‌نویسد: «وزیر ابوالعباس در صناعت دبیری بضاعتی نداشت و به ممارست قلم و مدارست ادب ارتیاض نیافته بود و در عهد او مکتوبات دیوانی به پارسی نقل کردند و بازار فضل کاسد شد و ارباب بلاغت و براعت را رونقی نماند و عالم و جاهل و فاضل و مفضول مساوی شدند.»^{۶۱} به نظر می‌رسد که عتبی، این اقدام ابوالعباس را حمل بر نادانی و بی‌مایگی او می‌کند. در حالی که اقدام ابوالعباس نه به خاطر عربی ندانستن او بلکه به خاطر علاقه‌مندی او به زنده کردن زبان فارسی بوده است. چرا که او همان کسی است که فردوسی را به دربار محمود غزنوی معرفی کرد و توجه او به فردوسی و

شاهنامه او، دلیل عنایت او به زبان فارسی است. شایان ذکر است که خود اسفراینی در آغاز دبیر سردار سامانیان، ابوالحسن فایق^{۶۲}، بود و چنان که گذشت، دبیران و وزیران آن دوره همگی تازی‌دان بوده‌اند. بنابراین گفته عتبی خالی از غرض نتواند بود در حالی که او خود را در معرفی ابوالعباس، او را از مشاهیر کتاب می‌شمارد.^{۶۳}

وقتی ابوالعباس اسفراینی مورد نثار و کینه سلطان محمود قرار گرفت و وزرات به خواجه احمد حسن میمندی رسید، خواجه احمد حسن دوباره دیوان را از فارسی به عربی برگرداند. عتبی درباره چگونگی نقل دیوان از فارسی به عربی در این دوره می‌نویسد: «چون مسند وزارت به فضل و فضایل شیخ جلیل آراسته شد، کوکب کتاب از مهاوی هبوط به اوج شرف رسید و گل فضل و مآثر به یاد قبول شکفته شد و رخساره فضل و ادب به مکان تربیت او برافروخت و بفرمود تا کتاب دولت از پارسی اجتناب نمایند و به قاعده معهود، مناشیر و امثله و مخاطبات به تازی نویسند مگر جایی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد.»^{۶۴} البته گفتنی است که خواجه احمد حسن این کار را به انگیزه سیاسی و برای آسان کردن پیوند دربار غزنوی با دربار خلافت بغداد و گسترش پیوند این دربار با دیگر دربارهای ایرانی هم عصر محمود کرده است.^{۶۵} با وجود این در این دوره نیز پاره‌ای از مکاتیب اخوانی و دیوانی به زبان فارسی نوشته می‌شد. گواه این مدعا نامه‌هایی است که امیر محمود به قلم خود به امرا می‌نوشت^{۶۶}. بنابراین میان دربار غزنویان و سامانیان تفاوتی می‌بینیم. در دربار سامانیان از نامه‌های فارسی خبری نیست و در صورت وجود، به ما نرسیده است؛ اما در دوره غزنویان در کنار نامه‌های عربی، نامه‌های فارسی هم نوشته می‌شد. به شهریارانی که از دریافت زبان تازی درمی‌ماندند، به زبان فارسی نامه نوشته

می‌شد، چنان‌که بیهقی درباره نامه‌ای - که بونصر مشکان، دبیر محمود و مسعود، دستور یافته بود که از مسعود به خلیفه عباسی، القادر بالله، و قدرخان، امیر ترکستان، نامه بنویسد و خبر پیروزی خود را به برادرش، محمد، بدهد - می‌نویسد: «... و استادام دو نسخه کرد این دو نامه را چنان که او کردی. یکی به تازی سوی خلیفه، و یکی به پارسی به قدرخان^{۶۷}».

آقای دکتر خطیبی در کتاب *فترت* نشر در ادب پارسی در خصوص نامه‌های دوره غزنوی می‌نویسد: «از آغاز سلطنت مسعود زبان پارسی در دیوان، دوشادوش زبان عربی به کار می‌رفت و جز بعضی از مکاتیب که به دربار خلافت نوشته می‌شد، سایر نامه‌ها به زبان فارسی بود.»^{۶۸}

منشآت و مکاتیب این دوره

اطلاعات پراکنده منابع مختلف حکایت از وجود مجموعه‌های مدون در زمینه ترسل و انشا در این دوره دارد؛ ولی با کمال تأسف باید گفت که جز نامه‌های پراکنده‌ای که در خلال برخی از کتب تاریخی این دوره آمده، چیز دیگری در دست نیست.

ذیلاً به پاره‌ای از مجموعه‌های مذکور اشاره می‌کنیم:

- **مقامات بونصر مشکان:** مقامات بونصر در دست نیست^{۶۹}. ظاهراً

مراد از مقامات بونصر مشکان مجموعه‌ای از رسایل او بوده است که نمونه‌های آن در تاریخ بیهقی مذکور است. به نظر می‌رسد که بیهقی مجموعه نامه‌های استادش، بونصر، را جمع و نگهداری می‌کرده است که در زمان او دستخوش معاندان شده و از میان رفته است. بیهقی، خود، ضمن ستایش دبیری استادش، می‌گوید: «نامه‌های حضرت خلافت و از آن خاندان ترکستان و ملوک اطراف

همه به خطّ من رفتی و همه نسخه‌ها من داشتم و به قصد ناچیز کردند. دریغا و بسیار دریغا که آن روضه‌های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان، چیزی نادر شدی و نومید نیستم از فضل ایزد - عزّ ذکره - که آن به من باز رساند تا همه نبشته آید.»^{۷۰} ملاحظه می‌شود که بیشتر نامه‌هایی که به سلاطین نوشته می‌شد، به تحریر خود وی بوده و با این حال نتوانسته متن اصلی اسناد مزبور را نقل کند و چنان که از گفتار بیهقی برمی‌آید گویا مجموعه اسناد و اوراق را به زور از او گرفته‌اند.

- زینة الکتاب: ظاهراً کتابی است که ابوالفضل بیهقی آن را برای راهنمایی دبیران به رشته تحریر درآورده است. مرحوم علامه دهخدا در لغت‌نامه و آقای دکتر قاسم توسیرکانی^{۷۱} در مقدمه نامه‌های رشید و طواط نوشته‌اند که زینة الکتاب که مشتمل بر شرح بعضی لغات در کتابت و دبیری است، کتابی است که در کتابخانه حاج حسین ملک در تهران موجود است. دکتر قاسم توسیرکانی قسمتهایی از مقدمه زینة الکتاب را در مقدمه نامه‌های رشید و طواط آورده است که ذیلاً نقل می‌گردد:

«این فصلی است از رساله ابوالفضل، شاگرد ابومنصور مشکان، دبیر سلطان محمود، مشتمل بر چند سخن که دبیران در قلم آرند... بدان که به جای بستاخ، انبساط نویسند. و به جای خویشتن کشیدن، انقباض... و به جای زیادتی پیدا آوردن، توفیر. و به جای بر خدا اعتماد کردن، توگل. به جای خجالت، تشویر.»^{۷۲} به نظر می‌رسد که این زینة الکتاب، لغت‌نامه گونه‌ای بوده است که بیهقی جهت استفاده دبیران نوشته است. از چند جمله کتاب فوق چنین برمی‌آید که بیهقی در برابر هر کلمه فارسی به ذکر یک لغت عربی که در منشآت معمول بوده، اکتفا کرده است. مثلاً «به جای (خویشتن کشیدن)»، «انقباض» و به جای

«زیادتی پیدا آوردن»، «توفیر» آورده است و ظاهراً او به لغات و اصطلاحاتی نظر داشته است که در منشآت دیوانی به کار می‌رفته است.

- توقیعات خواجه احمد حسن میمندی: جرفادقانی در کتاب ترجمه تاریخ یمنی ضمن گزارش نقل دیوان از فارسی به عربی در روزگار خواجه احمد حسن میمندی و ذکر فضایل او، از توقیعات خواجه سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد: «توقیعات او در اقطار عالم چون سوایر امثال و شوارد اشعار منتشر شد و زبانها به تحسین عبارات و تزین اشارات او روان گشت و افاضل عالم به نظم و نثر در اطراء و مدح و شکر عوارف و مواهب او دیباچه صحایف بنگاشتند.»^{۷۳}

نظامی عروضی در چهارمقاله، در مقاله دبیری، خواندن توقیعات احمد حسن میمندی^{۷۴} را برای دبیران فرض می‌داند. متأسفانه از توقیعات احمد حسن میمندی چیزی در دست نیست.

- نامه‌های مندرج در تاریخ بیهقی: شاید قدیم‌ترین نمونه نامه‌های دیوانی به زبان فارسی که امروزه در دسترس است، مربوط به روزگار سلطنت مسعود غزنوی باشد. در تاریخ بیهقی نامه‌هایی به انشای بونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت محمود و مسعود غزنوی، و ابوالفضل بیهقی وجود دارد که نمونه‌های مکاتیب دیوانی فارسی آن روزگار است. ذیلاً به نامه‌های مندرج در این کتاب اشاره می‌کنیم:

- نامه‌ای که اولیای دولت امیر محمد پس از خلع او به امیر مسعود نوشته‌اند.^{۷۵}

- نامه امیر مسعود به خط طاهر دبیر، صاحب دیوان رسالت مسعود، به ذکر موقوف کردن امیر محمد به قلعه کوهتیز.^{۷۶}

- نامه امیر مسعود به قدرخان به انشای بونصر مشکان.^{۷۷}

- نامه امیر مسعود به آلتوتاش به انشای بونصر مشکان.^{۷۸}
- گشادنامه امیر محمود در خصوص خیشخانه فرزندش مسعود.^{۷۹}
- عهدنامه مسعود با منوچهر بن قابوس.^{۸۰}
- رقعۀ احمد حسن میمندی به امیر مسعود.^{۸۱}
- نامه مسعود به قدرخان و دو مشافهه.^{۸۲}
- نامه خلیفه، القائم بامرالله، به امیر مسعود به زبان عربی.^{۸۳}
- عهدنامه امیر مسعود در برابر خلیفه، القائم بامرالله، به انشای بونصر مشکان به زبان عربی.^{۸۴}
- نامه‌ای [مثالی] از امیر مسعود به آلتوتاش خوارزمشاه به قلم ابوالفضل بیهقی.^{۸۵}
- نامه‌ای از امیر مسعود به خواجه عبدالصمد به قلم بونصر مشکان.^{۸۶}
- فتح‌نامه امیر مسعود به خط عراقی دبیر و به املاى خود امیر مسعود.^{۸۷}
- نامه ترکمانان به سوری.^{۸۸}
- ملطفه‌های بوسهل حمدوی و سوری.^{۸۹}
- نامه خواجه احمد عبدالصمد به امیر مسعود در باب پورتگین.^{۹۰}
- نامه‌ای از جانب امیر مسعود پس از شکست از سلاجقه نزدیک مرو خطاب به ارسلان‌خان، خان ترکمنستان به انشای ابوالفضل بیهقی.^{۹۱}
- نامه‌های ابی سعید ابی‌الخیر: برخی از نامه‌های شیخ ابی سعید به همت محمد بن منور جمع‌آوری شده و در کتاب اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، آمده است. در این کتاب، محمد بن منور هشت‌نامه از نامه‌های شیخ را «برای تبرک»^{۹۲} آورده است: سه نامه از نامه‌های فارسی و پنج‌نامه از نامه‌های عربی او به قرار زیر:

نامه‌های فارسی:

- نامه‌ای در جواب نامه سلطان چغری. ۹۳

- نامه‌ای به فرزندان. ۹۴

- نامه‌ای به فقیه ابوبکر خطیب. ۹۵

نامه‌های عربی:

- نامه‌ای به بو طاهر. ۹۶

- نامه‌ای به قاضی حسین. ۹۷

- نامه‌ای به یکی از بزرگان. ۹۸

- نامه‌ای در جواب نامه خطیبی. ۹۹

- نامه‌ای در تعزیت خواجه امام محمد بن عبدالله بن یوسف الجوینی به بزرگان نیشابور. ۱۰۰

نامه‌های ابی سعید ساده و در نهایت ایجاز و اختصار است و جالب توجه است که برخی از نامه‌های شیخ از یک سطر یا یک بیت تجاوز نمی‌کند. مثل نامه به

بو طاهر و نامه به قاضی حسین: «علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ لِلَّهِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ عَلَى الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذْ يَشَاءُ قَدِيرٌ وَالسَّلَامُ»^{۱۰۱}

و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَا جَظْهًا فَسَتَعْلَمُ مَا بِقَلْبِي وَتَلَحُّظُنِي فَأَعْلَمُ مَا تُرِيدُ وَ السَّلَامُ»^{۱۰۲}

- مکاتیب غزالی:

مکاتیب غزالی به نام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام که حاوی

نامه‌های فارسی امام محمد غزالی است، به سعی و اهتمام مرحوم عباس اقبال

چاپ شده است. ۱۰۳

غزالی در روزگار خود شخصیتی محترم و عالمی وارسته بود و در نظر همگان عزت و احترامی فوق‌العاده داشت. خلفای عباسی، سلاطین، وزرا و عمال به سخنان او وقتی بی‌اندازه می‌گذاشتند و سفارشها و نصیحتها و اندرزهای تلخ او را به شیرینی هرچه تمامتر می‌پذیرفتند.

وجود غزالی برای بیچارگان، ستمدیدگان و نیازمندان روزگارش پربرکت بود. او به هر کس که لازم می‌دانست نامه می‌نوشت و با نامه او به احوال ستمدیدگان رسیدگی می‌شد. اوضاع و احوال و روزگار نابسامان مردم، او را برمی‌انگیخت تا نامه‌های تندی به وزیران و کارداران بنویسد و از این رهگذر آنان را به رعایت عدل و انصاف و داد، نصیحت می‌نمود و این نصایح مؤثر می‌افتاد. گاه در خصوص مسائل فقهی، فلسفی و عرفانی سؤالاتی می‌پرسیدند که در مقابل به تفصیل جوابهایی می‌نوشت.

کتاب فضایل الانام من رسائل حجة الاسلام مجموعه نامه‌های فارسی غزالی است. او این نامه‌ها را به منظورهایی مختلف برای امرا و فقها و بزرگان نوشته است. ظاهراً بعد از فوت غزالی، یکی از نزدیکان او مجموعه فوق را گردآوری کرده است. این مجموعه شامل پنج باب است:

باب اول ۱۰۴ شامل چهارنامه است که غزالی به ملوک و سلاطین نوشته است.

باب دوم ۱۰۵ شامل نامه‌هایی است که به وزیران نوشته است.

باب سوم ۱۰۶ نامه‌هایی است که به امرا و ارکان دولت نوشته است.

باب چهارم ۱۰۷ نامه‌هایی است که به فقها و ائمه دین نوشته است.

باب پنجم ۱۰۸ نامه‌هایی است که در فصول مواعظ نوشته است.

در میان این نامه‌ها، غزالی نامه‌ای به زبان تازی به یکی از قضات مغرب نوشته است^{۱۰۹} که در این مجموعه، غریب می‌نماید. این نامه مشتمل بر انواع وعظ و تحذیر است.

سبک و شیوه بیان غزالی در مکاتیب

غزالی با آن همه مشاغل فکری و عبادت و ریاضت، بزرگترین پاسدار زبان و ادبیات فارسی در روزگار خود بود. نگارش بدیع و دلپسند او سرمشق نویسندگان فارسی بود. شگفت نیست اگر او را بزرگترین پیشوای ادب فارسی بدانیم.

نثر فارسی غزالی بسیار شیوا، پخته و ساده و گیراست. چنین نثری از کسی که پیوسته با آثار عربی سر و کار داشته و در موضوعات مختلف فکری آثاری دارد، دور از انتظار است. نثر او دلکش و شیواست و به تصنیفات و تکلفات آلوده نیست. غزالی اغلب، مکتوب‌الیه را با القاب و عناوین و نموت خطاب نمی‌کند و می‌گوید: «امیر و حسام و نظام و هر چه بدین ماند همه خطاب است و القاب و از جمله رسم و تکلف است و اَنَا وَ اتَقِیَاءُ اُمَّتِی بُرَأءُ مِنْ التَّكَلُّفِ.»^{۱۱۰} روانی کلام او فوق‌العاده است. اطلاعات گسترده او از علوم شرعی و ادب عربی باعث نشده است که به ایراد کلمات دشوار عربی یا امثال و اشعار عرب، جز در موارد ضروری، مبادرت کند. به قول استاد فقیه جلال همایی: «غزالی درست فارسی یا فارسی درست می‌نوشت نه ترجمه عربی یا دساتیر فارسی یا ملمع فارسی و عربی.»^{۱۱۱} سادگی سخن او در نامه‌ها همه جا با قدرت فکر و دقت تعبیر و قوت استدلال و ظرایف لطیف همراه است. و گاه کلامش را با چاشنی عرفان جذاب‌تر می‌کند.

ویژگیهای مکاتیب غزالی را به قرار زیر می‌توان خلاصه کرد:

- ایجاز: اغلب نامه‌های غزالی، در نهایت ایجاز بوده، مبین قدرت قلم و فکر و دقت اوست ولی گاه با تشبیهات و تمثیلات و استدلال در برابر معاندان، دلیل و برهان خود را بازگو می‌کند و از این رهگذر برای روشن شدن مطلب از اطناب پرهیز نمی‌کند.

- نیاوردن مترادفات و جمله‌های مترادف.

- کمی شعر عربی و فارسی و امثله به عنوان شاهد: در تمامی مکاتیب فارسی غزالی شاید بیش از سه بیت فارسی وجود نداشته باشد که آن در نامه‌های اخوانی استعمال شده است و نیز بیش از شش بیت عربی وجود ندارد که اغلب این ابیات در اندرزنامه‌هاست.^{۱۱۲}

- استناد به آیات و احادیث: بسامد آیات و احادیث مذکور در مکاتیب غزالی نسبت به مخاطب نامه، متغیر است. به طوری که در نامه‌هایی که مخاطب آنها ائمه دین و قضات و فقها است و نیز نامه‌هایی که در ردّ تهمتها نوشته، آیات و احادیث و عبارات عربی زیادی به چشم می‌خورد در حالی که در نامه‌هایی که به وزرا و امران نوشته، آیات و احادیث نسبتاً کمتر است.^{۱۱۳}

ارزشهای مکاتیب غزالی

- در برخی از نامه‌های غزالی، درباره فراز و فرود زندگی و مقام و مرتبه علمی و اجتماعی او و آثار او اطلاعات سودمندی نهفته است. او در نامه‌ای به پادشاه سلجوقی می‌نویسد: «این داعی بدان که پنجاه و سه سال بگذشت چهل سال در دریای علوم دین غواصی کرد تا به جایی رسید که سخن وی از اندازه فهم

پیش اهل روزگار درگذشت ... و در علوم دینی نزدیک هفتاد کتاب کرد پس دنیا را چنان که بود بدید و به جملگی بینداخت و مدّتی در بیت المقدّس و مکه مقام کرد...»^{۱۱۴} از این عبارات معلوم می‌شود که در حدود پنجاه و سه سالگی جامع علوم بوده و نزدیک هفتاد کتاب در علوم دینی نوشته است و دنیا را آزموده و سرانجام ترک کرده است.

- از نظر تاریخی نامه‌های غزالی اهمّیت قابل ملاحظه‌ای دارد. نامه‌هایی که به پادشاهان عصر خود و وزرا و دیگران نوشته، متضمّن فواید تاریخی است. به وسیله این نامه‌ها می‌توان به نکات مهمّ و زوایای پنهان تاریخ روزگار غزالی پی برد.

- بسیاری از مسائل اجتماعی و اوضاع سیاسی روزگار غزالی در نامه‌های او منعکس شده است. این نامه‌ها ما را با گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن عهد آشنا می‌سازد. غزالی از آداب صوفیه، وجود صوفی نمایان و شیادانی که از صفات باطنی صوفیه بی‌بهره‌اند، سخن گفته و از وضع اجتماعی حاکم بر روزگار خود و رنگ و ریای صوفی نمایان پرده برداشته است.^{۱۱۵}

- غزالی بعضی از نامه‌های خود را در پاسخ به سئوالاتی مربوط به مسائل شرعی و فلسفی و عرفانی نوشته است. چنین نامه‌هایی به خاطر دربرداشتن اطلاعات مفید شرعی، فلسفی و عرفانی اهمّیت شایانی دارد.^{۱۱۶}

- جنبه تعلیمی نامه‌های غزالی را نباید از نظر دور داشت. سراسر نامه‌های او مخصوصاً "نامه‌هایی که به سلاطین و وزرا نوشته، پر از تذکّر و پند و اندرز و تحذیر و بیان حقایق شرعی است. او بدین وسیله مخاطبان خود را از مسائل شرعی و فلسفی آگاه ساخته و آنان را با پند و اندرز ارشاد نموده است.

- برخی از نامه‌های غزالی در دفاع از عقاید او نوشته شده است. این نامه‌ها در بازشناخت اصول فکری و بن مایه‌های اندیشه‌های اعتقادی او نقش مهمی دارد.

- کیفیت نگارش نامه‌ها و سبک نثر آنها، از حیث اطلاع از نثر رایج روزگار او حائز اهمیت است.
- نامه‌ای غزالی در معرفی رجال آن روزگار سند بسیار ارزنده‌ای است.

شکل‌شناسی نامه‌ها

آداب نگارش

از چگونگی نگارش مکاتیب فارسی و آداب آن در سده‌های آغازین اسلامی، اطلاع دقیقی در دست نیست جز این که در صورت موجود بودن نامه‌ها در آن روزگار، به قیاس می‌توان گفت که در این ایام منشیان به تقلید از رسم و شیوه ساسانیان^{۱۱۷}، نامه‌های خود را می‌نگاشتند.

در خصوص قدیم‌ترین نامه‌های فارسی موجود نیز جز اطلاعات پراکنده‌ای که در لابلای تاریخ بیهقی و دیگر کتب تاریخی آمده، آگاهی‌های دیگری در دست نیست. از تاریخ بیهقی چنین برمی‌آید که نامه‌های سلطانی و دیوانی ابتدا به وسیله رئیس دیوان رسالت به صورت پیش‌نویس تهیه می‌شد سپس به وسیله دبیر دیگر با خط ریز و باریک^{۱۱۸} پاک‌نویس می‌شد. بعد سلطان توقیع می‌کرد.^{۱۱۹}

انواع نامه‌ها

نامه‌های بازمانده از این دوره - چه آنهایی که به صورت پراکنده در کتب تاریخی آمده؛ و چه آنهایی که به صورت منسجم و مدون گردآوری شده است - بنا به گوناگونی مندرجات و هدفی که در نوشتن آنها بوده، به اقسام مختلف قابل تقسیم است: نامه‌های سلطانی و دیوانی شامل منشور^{۱۲۰}، فتح‌نامه^{۱۲۱}، گشادنامه^{۱۲۲}، شکست‌نامه^{۱۲۳}، عهدنامه^{۱۲۴}، مثال^{۱۲۵}، مواضعه^{۱۲۶}، ملطفه^{۱۲۷}؛ و نامه‌های اخوانی که نامه‌های ابی سعید ابی‌الخیر و برخی از مکاتیب غزالی از این دسته‌اند.

چگونگی آغاز و انجام نامه‌ها

آغاز و انجام نامه‌ها در این دوره به شیوه مکاتیب عربی - نه به شیوه متکلف - بود. نامه‌های سلطانی و دیوانی، بعد از «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» با دعای مکتوب الیه چون «ادام‌الله‌تأییده»^{۱۲۸} و «ادام‌الله‌عزه»^{۱۲۹} آغاز می‌شد. بعد از آن عناوین و نعوتی چون «حاجب‌فاضل»^{۱۳۰}، «یمین‌الدوله»^{۱۳۱} و ... ذکر می‌گردید. و گاه در نامه‌های امرا به زیردستان، نامه‌ها بدون ذکر عناوین و نعوت همچون فصل‌الخطاب نامه‌های عربی - ترکیب «بعد‌الصدر و‌الدعا»^{۱۳۲} می‌آمد سپس به عباراتی چون «خان‌داند»^{۱۳۳} و «بر‌خان پوشیده نیست»^{۱۳۴} می‌پیوست. در چنین نامه‌هایی از کاتب به «ما»^{۱۳۵} تعبیر می‌شد و گاه نام کاتب صریح و آشکار قبل از مکتوب الیه ذکر می‌گردید.^{۱۳۶}

نامه‌هایی که به بزرگان و امرا نوشته می‌شد، بعد از دعای مکتوب الیه، با خطاب «مجلس عالی»^{۱۳۷} شروع می‌شد و گاه بعد از آن با استناد به آیه و حدیثی متناسب با موضوع، به رکن اصلی کلام پرداخته می‌شد.

در دوره غزنوی برخی از نامه‌های سلطانی با عباراتی عربی آغاز شده است. در نامه‌ای که از سوی سلطان مسعود به قلم ابوالفضل بیهقی به خان ترکستان، ارسلان خان، نوشته شده چنین آمده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اطال الله بقاء الخان الاجل الحميم. هذا كتاب متى اليه بر باط کروان، على سبع مراحل من غزنه. والله عز ذكره في جميع الاحوال محمود. و الصلوة على النبي المصطفى محمد و آله الطيبين. و بعد بر خان پوشیده نگردد...»^{۱۳۸} می‌بینیم که نامه با جملات عربی، به شیوه مکاتیب عربی آغاز شده و پس آن، رکن کلام به زبان فارسی نوشته شده است.

در نامه‌های اخوانی نیز معمولاً با «والسلام»^{۱۳۹} و «بمشیتة الله عز و جل و اذنه»^{۱۴۰} و گاه با «هو سبحانه ولي ذلك و المتفضل و الموفق بمنه و سعة رحمته»^{۱۴۱} پایان می‌پذیرفت و نامه‌های اخوانی با دعای مکتوب‌الیه خاتمه یافت.

ارکان نامه‌ها

با اندک تأمل و دقت در نامه‌های این دوره، می‌توان به ارکان تشکیل دهنده مکاتیب پی‌برد. البته تمایز این ارکان، به روشنی مکاتیب دوره‌های بعد نیست. ارکان نامه‌های این دوره به قرار زیر است: رکن دعای صدر مکتوب؛ رکن شرح اشتیاق، به خصوص در اخواتیات که در این رکن از شرح اشتیاق و آرزوی دیدار، سخن به میان می‌آید؛ رکن اصلی مکتوب پایان‌نامه که اغلب با دعا و ذکر «والسلام» توأم بود. در ارکان مختلف نامه‌های این دوره تکلفات چندانی دیده نمی‌شود.

القاب و عناوین و نعوت

در این دوره و دوره‌های بعد القاب و عنوانهای احترام در کتابت نامه‌های دیوانی و سلطانی از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. این القاب عمدتاً از طرف خلیفه و سلطان صادر می‌شده و نشان دهنده رتبه علمی، مقام دولتی و درجه اجتماعی مکتوب‌الیه بوده است و به کار بردن آن القاب و نعوت در نامه‌ها ضرورت داشت.^{۱۴۲} انتخاب نعوت و القاب، شرایط خاصی داشت و انتخاب آن به تشخیص صاحب دیوان رسایل بود^{۱۴۳}. مقام و مرتبه هر کس از نمونه مخاطبه او در احکام رسمی و فرمانها دانسته می‌شد.

در اهمیت القاب و عناوین همین بس که سلطان مسعود دستور می‌دهد که نعوت و القابی که خلیفه به او نوشته بوده است، در خطبه به آن خوانده شود. آن القاب و نعوت به قرار زیر است: «یَمین الدَّولَه»، «امین الملّه»، «نظام الدین»، «کَهف الاسلام و المسلمین» و «ولِی امیرالمؤمنین»^{۱۴۴}.

برای صاحبان مشاغل دینی و قضات و علما، پس از ذکر نامشان القاب و نعوتی متناسب با مرتبه و شغل آنها ذکر می‌شد. مثلاً در مورد ائمه دین القاب «شیخ الاسلام»^{۱۴۵} و «عماد الدین»^{۱۴۶} به کار می‌رفت. کمیت القاب و نعوت به قدر و منزلت مکتوب‌الیه بستگی داشت.

نثر منشیهانه از آغاز تا پایان قرن پنجم

در بحث انشای دوره طاهریان، صفاریان و سامانیان روشن شد که از این دوره‌ها نامه‌هایی به دست ما نرسیده است تا بتوان کم و کیف و اسلوب نگارش آنها را باز شناخت؛ ولی از آنجایی که برخی از کتابها در این دوره به انشای وزیران نامدار بوده است^{۱۴۷} و چون وزیران اغلب از میان دبیران کار

کشته انتخاب می‌شدند؛ می‌توان به قیاس حدس زد که اگر نامه‌ای از دوره‌های مذکور به زبان فارسی وجود داشته، سبک و شیوه نگارش آن جز شیوه انشای کتب فارسی که در آن دوره نوشته شده است، نخواهد بود؛ یعنی همان شیوه نثر مرسل: کمی لغات عربی؛ خالی بودن از متردافات و صنایع لفظی؛ خالی بودن از درج و تضمین اشعار برای زینت کلام؛ کوتاهی جملات؛ ایجاز و مساوات با اکتفا به حداقل لازم از لفظ در برابر معنی.

به هر حال تا زمانی که نامه‌ای و اثری درباره نظام آموزشی از این دوره‌ها در دست نداشته باشیم، نمی‌توانیم درباره چگونگی نگارش و نثر آنها با اطمینان خاطر سخن بگوییم.

بحث جدی درباره تطور نثر منشیانه را باید از روزگار غزنویان شروع کرد زیرا قدیم‌ترین نمونه مکاتیب فارسی که در دسترس است، مربوط به نیمه اول قرن پنجم هجری است که همان روزگار سلطنت مسعود غزنوی است^{۱۴۸}. در این دوره نثر فارسی دوره آغازین خود را پشت سرگذاشته و مقدمات لازم را برای نثر فتنی که سبک بعد از این دوره است، آماده کرده بود. در واقع تاریخ تطور نثر فتنی و تأثیر مختصات نثر عربی در نثر فارسی بالاخص نثر مکاتیب، از نیمه‌های قرن پنجم هجری آغاز می‌شود و از این روزگار به بعد است که مقدمات تبدیل سبک نثر مرسل به نثر فتنی فراهم می‌گردد.

پیش از دوره غزنویان - در دوره طاهریان، صفاریان و سامانیان - اگر چه زبان دیوانی - چنان که گذشت - زبان تازی بود ولی به دلیل دوری پایتخت آن حکومتها از کانون زبان تازی، جای مناسبی برای جنبشهای ضد اموی و عباسی بود. همین امر موجب شد که لهجه دری در برابر زبان تازی جای خالی زبان پهلوی را پرکند.

بدین ترتیب در آغاز، فارسی دری، هم به دلیل دوری از مرکز خلافت و کانون اصلی زبان عربی؛ و هم به خاطر تعصب ایرانیان به حفظ لغات و آثار ادبی، خود را از هر گونه تأثیر لغوی زبان عربی حفظ می‌کرد و نویسندگان و شاعران آشنا به زبان پهلوی نیز گاه با سرمشق قرار دادن آثار ادبی زبان پهلوی، سده استوار دیگری در راه هجوم لغات و ترکیبات زبان عربی به فارسی دری، ایجاد کرده بودند.

بنابراین در نخستین دوره تطوّر، نثر فارسی تکلفات لفظی زبان عربی را پذیرا نبود. و این وضعیّت تا نیمه‌های قرن پنجم ادامه یافت. در طول این مدّت، آرام آرام، پیوند زبان فارسی با بن مایه‌های فرهنگی زبان پهلوی، پریده می‌شد و به آبخورهای جدید نثر عربی می‌پیوست. بدین ترتیب موقعیّت برای دگرگونی کاملاً آماده بود. چون اولاً "دیگر علی که در دوره گذشته، زبان فارسی را از پذیرفتن کلمات و ترکیبات عربی و محدود و مقید ساخته بود، رفته رفته از میان رفته بود. ثانیاً نثر فارسی با توجه به مقتضیات روزگار بالاچار نمی‌توانست از نثر عربی متأثر نشود و راه خود را به سوی سبک فنی ادامه ندهد. بنابراین در این دوره رخنه‌ای برای نفوذ مفردات و ترکیبات عربی ایجاد شد و کم‌کم بیگانگی کلمات عربی در زبان فارسی می‌رفت تا به یگانگی بدل شود. با این مقدمات نثر منشیانه را در این دوره می‌توان دارای ویژگیهای زیر دانست:

- استعمال کلمات عربی بیش از دوره قبل با حفظ حدود زبان فارسی از ورود لغات دشوار عربی.

- استعمال آیات و احادیث و گاه اشعار و امثله عربی و جملات دعایی و نعوت برای آراستن کلام در حدّی متعارف و خالی از تکلف.

- رعایت تکلفات و صنایع در مقیاسی که مناسبات لفظی را بر بیان معنی رجحان نمی‌نهاد. در واقع کاربرد صنایع در نثر مکاتیب در حکم نمک برای غذا بود.

- یک دست نبودن نثر قسمتهای مختلف مکاتیب

- سادگی نسبی

- نبودن سجع و موازنه و ...

- اطناب: نثر مکاتیب این دوره سرشار از جملات مفصل و طولانی است الفاظ و عبارات و توصیفات استفاده می‌شود که برای روشن شدن مطلب ضرورت دارد. البته اطناب در نثر منشیانه این دوره از گونه تطویل^{۱۴۹} نیست که از آن ملالی خیزد. بسا که از محسنات نثر منشیانه همین اطناب در حد بلاغت مکاتیب است.

نثر منشیانه این دوره در شمار رساترین و روان‌ترین آثار منشور در تطور نثر فارسی است و می‌توان آن را نثر مرسل عالی خواند. منشیان و دبیران در انتخاب کلمات فارسی یا عربی شرط فصاحت را نگاه داشته و در ترکیب جملات، تا توانسته‌اند به جز الفاظ صحیح و سلیس به کار نبرده‌اند و در عبارت پردازیها علاوه بر پیروی از اصول فصاحت و بلاغت، شیوه و اسلوب مخصوص فارسی را از دست نداده و از آن تجاوز نکرده‌اند.

به جرأت می‌توان گفت که آنچه از قلم منشیان این دوره تراویده است، از حیث بلاغت می‌تواند سند لیاقت و شایستگی زبان فارسی باشد.

نثر منشیانه این دوره، اغلب آثار منشور را تحت الشعاع خود قرار داده است و اسلوب و شیوه‌های نثر منشیانه در دیگر آثار رسوخ پیدا کرده است. گواه اعلائی این مدعا، کتاب تاریخ بیهقی است. می‌دانیم که کتاب تاریخ بیهقی خود

کتاب تاریخی که از خامه منشی دانا به ظرایف انشا جاری شده است. شیوه نگارش بیهقی در تاریخ خود همان شیوه نثر منشیانه‌ای است که او در تحریر نامه‌های سلطانی و دیوانی رعایت می‌کرده است.

اینک نمونه‌ای از نامه‌های سلطانی و دیوانی:

نامه امیر مسعود به آلتوتناش خوارزمشاه به قلم ابوالفضل بیهقی

«بسم الله الرحمن الرحيم. حاجب فاضل، عم خوارزمشاه ادام الله تأییده ما را به جای پدر است و دولت را بزرگتر رکنی، وی است و در همه حالها راستی و یکدلی و خدای ترسی خویش اظهار کرده است و بی‌ریا میان دل و اعتقاد خویش را بنموده که آنچه به وقت وفات پدر ما، امیر ماضی، رحمة الله علیه کرد و نمودار شفقت و نصیحتها که واجب شود و پس از آن آمدنی به درگاه از دل بی‌ریا و نفاق و نصیحت کردنی در اسباب ملک و تأیید آن بر جمله که تاریخی بر آن توان ساخت. و آن کس که اعتقاد وی بر این جمله باشد و دولتی را که پوست و گوشت و استخوان خویش را از آن داند چنین وفا دارد و حق نعمت خداوند خداوندان رسد توان دانست در دنیا و عقبی نصیب خود از سعادت تمام یافته باشد و حاصل کرده چنان که گفته‌اند عاش سعیدا" و مات حمیدا"، وجودش همیشه باد و فقد وی هیچ گوش مشنواد. و چون از جانب وی همه راستی و یکدلی و اعتقاد درست و هواخواهی بوده است و از جهت ما در مقابله آن نواختی بسزا حاصل نیامده است. بلکه از متسوقان و مضربان و عاقبت‌ناانگران و جوانان کارنایدگان نیز کارها رفته است نا رفتنی تا خجل می‌باشیم و اعتقاد نیکوی خویش را که همیشه در مصالح وی داشته‌ایم، ملامت می‌کنیم. اما بر شهامت و تمامی حصافت وی اعتماد هست که به اصل نگرود و به فرع دل مشغول ندارد. و همان آلتوتناش یگانه راست یکدل می‌باشد. و اگر او را چیزی شنواند یا

شنوانیده‌اند یا به معاینه چیزی بدو نمایند که از آن دل وی را مشغول گردانند شخص امیر ماضی انار الله برهانه را پیش دل و چشم نهد و در نعمتها و نواختها و جاه و نهاد وی نگردد نه اندر آنچه حاسدان و متسوّقان پیش وی نهند، که وی را آن خرد و تمیز و بصیرت و رویت هست که زود زود سنگ وی را ضعیف در رود نتوانند گردانید. و ما از خدای عزّوجلّ توفیق خواهیم که به حقّهای وی رسیده آید و اگر چیزی رفته است که از آن وهنی به جاه وی یا کراهیتی به دل وی پیوسته است آن را به واجبی دریافته شود. و هو سُبحانه ولیّ ذلک و المتفصّل و الموفق بمته وسعة رحمته. ۱۵۰

عهدنامه مسعود با منوچهر بن قابوس

«نسخة العهد: همی گوید مسعود بن محمود که به ایزد و زینهار ایزد و بدان خدای که نهان و آشکارای خلق داند که تا امیر جلیل منصور، منوچهر بن قابوس، طاعت دار و فرمانبردار و خراجگزار خداوند سلطان معظم ابوالقاسم محمود بن ناصرالدین اطال الله بقاءه باشد و شرایط آن عهد که او را بسته است و به سوگندان گران استوار کرده و بدان گواه گرفته، نگاه دارد و چیزی از آن تغییر نکند، من دوست او باشم به دل و یا تبت و اعتقاد، و با دوستان او دوستی کنم و با دشمنان او مخالفت و دشمنی، و معونت و مظاهرت خویش را پیش وی دارم و شرایط یگانگی بجا آورم و نیابت نیکو دارم وی را در مجلس عالی خداوند پدر، و اگر نبوتی و نفرتی بینم جهد کنم تا آن را دریابم و اگر رای عالی پدرم اقتضاء کند که ما را به وی ماند او را هم بر این جمله باشم، و در هر چیزی که مصالح ولایت و خاندان و تن مردم به آن گردد اندر آن موافقت کنم، و تا او مطاوعت نماید و بر این جمله باشد و شرایط عهدی را که بست نگاه دارد من با وی بر این جمله باشم، و اگر این سوگند را دروغ کنم و عهد بشکنم از خدای

عزوجل بیزارم و از حول و قوه وی اعتماد بر حول و قوه خویش کردم و از پیغامبران صلوات الله علیهم اجمعین و کتب بتاریخ کنذا. (۱۵۱)»

نمونه‌ای از نامه‌های اخوانی:

نامه شیخ ابی سعید ابی الخیر به فقیه ابوبکر خطیب

«بسم الله الرحمن الرحيم پیوسته ذکر دانشمند افضل اوحده - ادم الله قوته و نصرته و استقامته علی طاعته - می رود به اندیشه و دعا به هیچ از وی و فرزندان و در بستگان وی ادم الله راحتهم، خالی نباشیم. از خداوند عز اسمه می خواهیم تا وی را و ایشان جمله را، به داشت خویش بدارد، شغل‌های دو جهانی کفایت کند آنچه بهین و بگزین است به ارزانی دارد و به خود و به خلق باز نماید بفضله انه خیر مسئول. پیوسته راحتی دانشمند افضل اوحده ادم الله توفيقه و تسديده می رسیده است، اندر آن فراغتهایی بوده است. و ایست دیدار هست، نرجوا که زود به وقت رسد. سلام و تحیت ما به خود و فرزندان و دوستان، هر که اندر خرد و بزرگ، برسانند ان شاء الله عزوجل. الحسن المودب یخصمه - ادم الله عزه - بالسلام الجزیل الحمد لله و السلام علی رسوله محمّد و حسبنا الله و نعم المعین. (۱۵۲)»

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر. ک: توسیرکافی، قاسم: تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان، انتشارات دانشسرای عالی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۲.
 - ۲- همان، ص ۹۱.
 - ۳- همان، ص ۹۳.
 - ۴- عوفی: لباب الالباب، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی ابن سینا، بی‌جا، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۲.
 - ۵- مدح شعرا این ابیات بود:
- قد اکرم الله اهل المصر و البلد بملك یعقوب ذی الافضال و العدد
 قد أمن الناس بخواه غیرتہ ستر من الله فی الامصار و البلد*
- شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- * این بیت در ماخذ اصلی مغشوش بوده و در اینجا عیناً ذکر شده است.
- تاریخ سیستان، به اهتمام ملک الشعرا بهار، انتشارات پدیده («خاور»)، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۰۹.
- ۶- اگر چه یعقوب لیث مردی ایران دوست بود و از خلافت عباسیان و تسلط آنان بر ایران دلخوش نبود، بی‌اعتنایی او نسبت به زبان و شعر عربی به آن سبب نبود بلکه چون او مردی عیارپیشه بود و از ادب و فرهنگ عصر خود - که به زبان عربی بود - بهره‌ای نداشت، به زبان و شعر عربی بی‌اعتنا بود و گرنه او نیز مانند دیگر شهریان ایرانی که در میدان سیاست و حکمرانی

- برای خود جا باز کرده بودند، بیش از هر چیز به زبان تازی رغبت می نمود. شایان ذکر است که این خلاء و کاستی یعقوب، به وسیله دبیر نامدارش، محمدبن وصیف، و دبیران زیردست او برطرف می شد. (دریاره بی اطلاعی یعقوب از زبان عربی رجوع کنید به تاریخ سیستان، صص ۲۰۹ و ۲۲۰).
- ۷- تاریخ سیستان، همان، ص ۲۰۹.
- ۸- همان.
- ۹- ر.ک: ثعالبی، یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۳۸ و ج ۴، صص ۹۵ الی ۹۷ و نیز ر.ک: توسیرکانی، همان، صص ۱۴۸ و ۱۴۹.
- ۱۰- ر.ک: همان مأخذ پیشین.
- ۱۱- ثعالبی، همان، ج ۴، ص ۱۴۲.
- ۱۲- نرشخی محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر محمد بن نصر القبادی، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۱۱۰.
- ۱۳- اصطخری، ابراهیم: مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ص ۲۰۵.
- ۱۴- ر.ک: ثعالبی، همان، ج ۴، ص ۷۹.
- ۱۵- همان، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.
- ۱۶- همان، ص ۹۷.
- ۱۷- خوارزمی: مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوجم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۷۷.
- ۱۸- همان.

- ۱۹- ر.ک: ابن فضلان: سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۶۲. در نامه‌ای که از طرف خلیفه مقتدر برای امیر نصر فرستاده شده بود، از امیر سامانی درخواست شده بود که نامه‌ای به امیر خوارزم بنویسد تا نیازمندیهای ابن فضلان و همراهانش را فراهم کند. ر.ک: همان.
- ۲۰- ثعالبی، همان، ص ۱۴۲.
- ۲۱- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، به تصحیح مرحوم فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ص ۱۲۶.
- ۲۲- ثعالبی، همان.
- ۲۳- همان، ص ۹۵.
- ۲۴- همان، ص ۹۶ و نیز ر.ک: توسیرکانی، قاسم: عدد من بلغا، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۵۷، ۵۸، ۵۹.
- ۲۵- ر.ک: نظامی عروضی: چهار مقاله، به اهتمام دکتر رضا انزلی نژاد و دکتر سعید قره‌بگلو، انتشارات جامی تهران، صص ۳۱ و ۳۳.
- ۲۶- همان، ص ۳۳.
- ۲۷- همان.
- ۲۸- ثعالبی، همان، ص ۹۶.
- ۲۹- ر.ک: همان، ص ۹۶.
- ۳۰- ر.ک: توسیرکانی: عدد من بلغا، همان، ص ۲۳۵.
- ۳۱- ر.ک: ثعالبی، همان، ص ۳۹۶.
- ۳۲- توسیرکانی: تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان، همان، ص ۲۳۵.

- ۳۳- ر.ک: جرفادقانی: ترجمه تاریخ یمینی، به اهتمام دکتر جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۲۴ و نیز ثعالبی، همان، ص ۳۰۲.
- ۳۴- درباره احوال و آثار این دو بنگرید به کتاب محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۴۹.
- ۳۵- نقل از تعلیقات چهارمقاله، همان، ص ۱۲۱.
- ۳۶- مقدسی: احسن التقاسیم، ترجمه علی نقی منزوی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، بی جا، ۱۳۳۹، ج ۲، ص ۴۹۱.
- ۳۷- منتجب الدین بدیع: عتبه الکتبه، به اهتمام علامه قزوینی و عباس اقبال، سال ۱۳۲۹، ص ۲.
- ۳۸- بارتولد: گزیده مقالات تحقیقی، ترجمه کریم کشاورز، امیرکبیر، چاپ اول، ص ۳۱۸.
- ۳۹- ریچارد فرای: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات سروش، تهران، ص ۲۳۸.
- ۴۰- خوارزمی، همان، صص ۵۷-۶۵.
- ۴۱- در کتاب تاریخ گزیده هم به وجود نامه‌ها به زبان فارسی اشاره ای شده است. ر.ک: مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، ص ۳۷۸.
- ۴۲- ر.ک: ثعالبی، همان، ج ۲، ص ۲۸۷.
- ۴۳- ر.ک: توسیرکانی: همان، ص ۱۹۸.
- ۴۴- توسیرکانی: عدد من بلغا، همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و نیز ر.ک: ثعالبی، همان، ج ۲، ص ۲۲۳.
- ۴۵- جهت اطلاع از نمونه‌های نامه‌های دبیران نامبرده، ر.ک: به ثعالبی، همان، ج ۲، ص ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۲۲۳، ۲۴۲ و نیز همان، ج ۳، ص ۱۶۱ و نیز

- توسیرکائی، عدد من بلغا، صص ۶۱، ۱۰۱، ۱۰۲.
- ۴۶- متعجب‌الدین بدیع، همان، ص ۲. شایان ذکر است که نامه‌های قابوس، جد عنصرالمعالی، در دیوانی به نام کمال‌البلاغه گردآوری شده است. ر.ک: توسیرکائی، قاسم: همان، ص ۱۸۶ و نیز تعلیقات چهارمقاله، همان ص ۱۲۰.
- ۴۷- ر.ک: عنصرالمعالی کیکاوس بن وشمگیر: قابوس‌نامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ص ۲۰۷.
- ۴۸- پارسی مطلق: فارسی سره، ر.ک: تعلیقات قابوس‌نامه، همان، ص ۴۴۵.
- ۴۹- همان، ص ۲۰۸.
- ۵۰- بیهقی، ابوالفضل، همان، صص ۵۸، ۳۳۳.
- ۵۱- همان، صص ۱۵۵، ۳۶۷.
- ۵۲- همان، صص ۱۰۸ و ۶۵۴.
- ۵۳- همان، صص ۱۹۶، ۲۵۶.
- ۵۴- همان، ص ۳۶۲.
- ۵۵- همان، ص ۳۴۲. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۵۶- ر.ک: همان، ص ۶۰۰. رتال جامع علوم انسانی
- ۵۷- دبیران در حضور به بارگاه سلطان نوبت داشتند. آن که ملازمت رکاب یا حضور پادشاه نوبت او بوده، «دبیر نوبتی» خوانده می‌شد. ر.ک: همان، ص ۱۶۶.
- ۵۸- دبیری که عهده‌دار ترجمه بوده است. «من که بوالفضلم وی را بر پای ایستاده دیدم که بیرون دبیری و مترجمی پیغامها بردی»، تاریخ بیهقی، ص ۴۷.

- ۵۹- و.ک: یادنامه بیهقی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مقاله «دیوان رسالت و آیین دبیر از خلال تاریخ بیهقی»، دکتر محمد مهدی رکنی، ص ۲۴۵.
- ۶۰- ر.ک: ثعالینی، همان، ج ۴، ص ۳۰۷.
- ۶۱- جرفادقانی، همان، ص ۳۴۵.
- ۶۲- ر.ک: همان، ص ۳۳۷.
- ۶۳- همان.
- ۶۴- همان، صص ۳۴۵ و ۳۴۶.
- ۶۵- خواجه احمد حسن میمندی حتی در کنار نامه مردم لمغان (از شهرهای سند) که به بهانه خشکسالی درخواست کم کردن یا بخشودن خراج کرده بودند، می نویسد: «الْخَرَجُ خُرَاجُ آدَاؤُهُ دَوَائِةٌ»، چهارمقاله، همان، ص ۳۶.
- ۶۶- ر.ک: بیهقی، ابوالفضل، همان، ص ۱۴۷.
- ۶۷- همان، ص ۸۸.
- ۶۸- خطیبی، حسین: فنّ نثر در ادب فارسی، انتشارات زوار، تهران، ج ۱، ص ۳۱۵.
- ۶۹- در کتاب آثار الوزراء عقیلی، از آن به کتاب «مقامات بونصر» یاد شده و به صورت پراکنده قسمتهایی از مقامات آمده است. ر.ک: عقیلی، آثار و وزراء، به اهتمام میرزا جلال الدین حسینی ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، از ص ۱۵۴ به بعد.
- ۷۰- بیهقی، ابوالفضل، همان، ص ۳۸۹.
- ۷۱- ر.ک: لغت نامه دهخدا، ذیل ابوالفضل بیهقی و نیز نامه های رشید و طواط، به کوشش دکتر قاسم توسیرکائی، انتشارات ۱۳۲۸، دانشگاه تهران، ص ۷۱.

- ۷۲- نقل از مقدمه نامه‌های رشید و طواط، ص ۷۱ و نیز ر.ک: تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان، همان، ص ۳۷۵.
- ۷۳- جرفادقانی، همان، ص ۳۴۶.
- ۷۴- نظامی عروضی، همان، ص ۳۰.
- ۷۵- بیهقی، ابوالفضل، همان، صص ۱-۴.
- ۷۶- همان، صص ۸ و ۹.
- ۷۷- همان، صص ۸۹-۹۶.
- ۷۸- همان، صص ۱۰۲-۱۰۵.
- ۷۹- همان، ص ۱۴۷.
- ۸۰- همان، ص ۱۶۶.
- ۸۱- همان، ص ۲۰۰.
- ۸۲- همان، صص ۲۶۸-۲۸۰.
- ۸۳- همان، صص ۳۹۱-۳۹۷.
- ۸۴- همان، صص ۳۹۸-۴۰۲.
- ۸۵- همان، صص ۴۱۷-۴۱۹.
- ۸۶- همان، صص ۴۶۹.
- ۸۷- همان، صص ۵۹۳-۵۹۷.
- ۸۸- همان، صص ۶۱۱-۶۱۲.
- ۸۹- همان، صص ۷۲۵-۷۲۷.
- ۹۰- همان، صص ۷۳۷-۷۳۸.
- ۹۱- همان، صص ۸۴۶-۸۳۵.

۹۲- محمد بن منور: اسرار التوحید، به تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، ۱۳۷۱، بخش اول، ص ۳۲۵.

۹۳- همان، ص ۳۲۵.

۹۴- همان، ص ۳۲۷.

۹۵- همان.

۹۶- همان، ص ۳۲۶.

۹۷- همان.

۹۸- همان.

۹۹- همان.

۱۰۰- همان، ص ۳۲۷.

۱۰۱- همان، ص ۳۲۶.

۱۰۲- همان، ص ۳۲۶.

۱۰۳- مکاتیب فارسی غزالی به نام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، انتشارات طهوری و سنایی، ۱۳۶۳.

۱۰۴- همان، صص ۳-۲۳.

۱۰۵- همان، صص ۲۴-۶۰.

۱۰۶- همان، صص ۶۰-۷۱.

۱۰۷- همان، صص ۷۲-۸۲.

۱۰۸- همان، صص ۸۲-۹۰.

۱۰۹- همان، ص ۶۷.

۱۱۰- همان، صص ۲۴ و ۲۹.

۱۱۱- جلال الدین همایی: غزالی نامه، کتاب فروشی فروغی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۲، صص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۱۱۲- ابیات فارسی:

مرغی که خیر ندارد از آب زلال منقار در آب شور دارد همه سال
(مکاتیب غزالی، ص ۷۴)

حاسد که همیشه خوار و ناکس باشد چندان که همی پیش رود پس باشد
زنهار مکافات حسد هیچ مکن کو را بر خود درد حسد بس باشد
(همان، ص ۱۰۷)

ابیات عربی:

* كَلَّ الْعِدَاوَةَ قَدْ تَرَجَىٰ أَمَّا تَتَّهَا الْأَعْدَاوَةَ مِنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ
(همان، ص ۱۳)

و من یک ذا فیشم کلا ریض تکجد مؤراً به الماء الزلالا
(همان، ص ۲۳)

سهر العیون لغیر وجهک ضائع و بکاء هن لغیر فقدک باطل
(همان، ص ۹۵)

لقد هتفت فی جنح لیل حمامة علی فنن و هنا و اتی لنائم
کذبت و بیت الله لو کنت عاشقا لما سبقتنی بالبکاء الحمامم
(همان، ص ۹۷)

* کَلَّ العداوة قد ترجی اما تتها الاعداوة من عاداتک من حسد
(همان، ص ۱۰۷)

* ملاحظه می شود که دو بیت عیناً تکرار شده است.

۱۱۳- ر.ک: بابهای اول و دوم و چهارم مکاتیب فارسی غزالی.

۱۱۴- همان، ص ۴.

۱۱۵- ر.ک: همان، صص ۷۹ و ۸۶.

۱۱۶- ر.ک: همان، ص ۱۲.

۱۱۷- ر.ک: محمدی، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام: انتشارات طوس،

چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴، ۳۲۴-۳۵۰.

۱۱۸- «منشور بر سه دسته کاغذ به دست من مفرط نبشته شد»، تاریخ بیهقی،

ص ۱۸۰ مفرط: نوعی خط که در آن کلمات را ریز و باریک و نزدیک به هم

نویسند. (فرهنگ معین).

۱۱۹- در این باره ر.ک: بیهقی، ابوالفضل، همان صص ۱۸۰، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۱۱،

۵۱۲، ۷۶۵.

۱۲۰- همان، ص ۴۱۷.

۱۲۱- همان، ص ۵۹۳.

۱۲۲- همان، ص ۱۴۷.

۱۲۳- همان، ص ۸۴۶.

۱۲۴- همان، ص ۱۶۶.

۱۲۵- همان، ص ۴۱۷.

۱۲۶- همان، ص ۱۸۶.

- ۱۲۷- همان، صص ۳ و ۱۳ و
- ۱۲۸- همان، ص ۴۱۸.
- ۱۲۹- همان، ص ۹۰.
- ۱۳۰- همان، ص ۱۰۲.
- ۱۳۱- همان، ص ۵۳.
- ۱۳۲- همان، ص ۸۹.
- ۱۳۳- همان، ص ۸۹.
- ۱۳۴- همان.
- ۱۳۵- همان، ص ۱۰۲.
- ۱۳۶- همان، ص ۱۴۷.
- ۱۳۷- غزالی، محمّد، همان، ص ۲۸.
- ۱۳۸- بیهقی، ابوالفضل، همان، ص ۷۶۶.
- ۱۳۹- همان، ص ۱۴۷.
- ۱۴۰- همان، ص ۹۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۴۱- همان، ص ۴۱۹. رسال جامع علوم انسانی
- ۱۴۲- یادنامه بیهقی، همان، ص ۲۵۰.
- ۱۴۳- خطیبی، حسین، همان، ص ۳۱۷.
- ۱۴۴- ر.ک: بیهقی، ابوالفضل، ص ۵۳.
- ۱۴۵- غزالی، محمّد، همان، ص ۷۵.
- ۱۴۶- همان.
- ۱۴۷- مانند تاریخ بلعمی که به انشای بلعمی، وزیر و دبیر سامانیان، بوده است.
- ۱۴۸- ر.ک: نامه‌های مندرج در تاریخ بیهقی، همین مقاله.

- ۱۴۹- ر.ک: رجایی، محمد خلیل: معالم البلاغة، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ سوم، ۱۳۷۲، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- ۱۵۰- بیهقی، ابوالفضل، همان، صص ۴۱۷ الی ۴۱۹.
- ۱۵۱- همان، ص ۱۶۶.
- ۱۵۲- محمد بن منور، همان، ج ۱، صص ۳۲۷ و ۳۲۸.



شعبه ادبیات و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی